مانیفست جمهوری‌خواهی

اکبر گنجی

بخش هشتم

فصل چهارم

علل اجتماعی و دلایل معرفتی ظهور دموکراسی و شرایط ایران

به گمان برخی از عالمان علم سیاست، نهادهای پایدار دمکراتیک، نیازمند نوعی پیش‌شرط‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی‌اند. «انتقال» این نهادهای بیگانه به جوامعی که فاقد بسترهای مناسب‌اند، به استحاله یا طرد آنها منتهی خواهد شد. نهادهای دمکراتیک در جوامع بسته به صورتهایی فاقد محتوا یا کاریکاتور تبدیل خواهند شد.

در جهان کنونی، دمکراسی بهترین روش تحقق عدالت است و بدون دمکراسی نمی‌توان به عدالت دست یافت ولی لازمه تحقق این امر «شرایط»، «پتانسیل»، «خواست»، «فهم» و... است. از این رو دمکراسی «آمدنی» است نه «آوردنی». یعنی باید شرایطی در جامعه ایجاد شود تا امکان ظهور دمکراسی فراهم شود.

۴ ـ آیا ایرانیان می‌توانند نظامی مردم‌سالار دمکراتیک، (جمهوری تمام‌عیار) تاسیس کنند؟ مگر دمکراسی و جمهوری متضمن پیش‌شرطهایی نیست که تا آنها تحقق نیابند، دمکراسی تحقق نخواهد یافت؟ برخی بر این گمانند که امکان ایجاد نظامی دمکراتیک در ایران وجود ندارد چراکه دمکراسی حاصل پیش زمینه‌های فکری و اجتماعی است که در اینجا وجود ندارد. بعنوان نمونه بر مبنای شرایط روان‌شناختی دمکراسی، دمکراسی نیازمند شهروندانی معترف به خطاپذیری، تجربی‌اندیش، خردگیر، نرمش‌پذیر، واقع‌گرا، سازش‌جو، بردبار، برونگرا و معتمد است. آنان معتقدند که اکثر شهروندان ما فاقد چنان خصوصیاتی هستند.

نکته مهمی که باید بدان توجه شود این است که دمکراسی هم آرمان است و هم واقعیت. آرمانی که دائما بدان نزدیک می‌شویم ولی هیچگاه بدان نمی‌رسیم. دمکراسی امری دوراتب است. در هر کشور دمکراتیک میان دمکراسی واقعی و دمکراسی آرمانی شکافی عمیق وجود دارد. لذا در عالم واقع همیشه مراتبی از آرمان دمکراسی محقق می‌شود.

جوامع در فرآیند دمکراتیزاسیون همزمان پیش‌شرطهای خود را خلق می‌کنند. دمکراسی نیازمند انسانهای دمکرات است و انسانهای دمکرات هم محصول نظامها و جوامع دمکراتیک‌اند. دمکراسی با سطح معینی از توسعه اقتصادی همبستگی دارد ولی از سوی دیگر باید دانست اکثر کشورهای دمکراتیک توسعه یافته‌اند. آنچه در فصل اول در باره ویژگی‌های جمهوری تمام عیار گفته شد، مربوط به «آرمان دمکراسی» است، نه «واقعیت دمکراسی» که با آرمان فاصله دارد و به سوی آن روان است. از این‌رو نظامهای دمکراتیک، باید دائما دمکراتیک‌تر شوند.

۴ ـ ۱ ـ زمینه‌های مساعد و پیش‌شرطهای دمکراسی کدامند؟ دمکراسی محصول کدام شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است؟

۴ ـ ۱ ـ ۱ ـ کنترل نیروهای نظامی و انتظامی توسط مقامات منتخب: خطرناکترین تهدید داخلی برای دمکراسی از ناحیه رهبران غیرمنتخبی صورت می‌پذیرد که به ابزار اصلی سرکوب دسترسی دارند. در نظام دموکراتیک (جمهوری) کنترل نیروهای نظامی ـ انتظامی ـ امنیتی در اختیار نیروهایی است که براساس ملاک‌های دمکراتیک انتخاب شده‌اند. تمکین این نیروها از رهبران منتخب شرط لازم دوام حکومت دمکراتیک است.

از سوی دیگر چگونگی جهت‌گیری نیروهای مسلح بسیار مهم است. توجه نیروهای نظامی باید به سمت مسائل خارجی (دفع تجاوزات) معطوف باشد تا از خطر مداخله آنها در امور داخلی کاسته شود. یکی از مشکلات کشورهای توسعه‌نیافته این است که در دوره پس از جنگ توجه نظامیان به امنیت داخلی معطوف شده و نظامیان سیاست زده دامنه عملکرد خود را به مسائل سیاسی داخلی گسترش می‌دهند. این امر برای دمکراسی بزرگترین خطر را ایجاد می‌کند.

۴ ـ ۱ ـ ۲ ـ فقدان هرگونه کنترل خارجی ضد دمکراتیک: اگر کشوری در معرض مداخله کشور دیگری قرار داشته باشد که از اقتدارگرایان حمایت و یا با حکومت دمکراتیک ضدیت داشته باشد، امکان گسترش نهادهای دمکراتیک کاهش می‌یابد. طی دو دهه اخیر کلیه نهادهای بین‌المللی و نهادهای مدنی قدرتمند در کشورهای قدرتمند غربی از نهادها و انگاره‌های دمکراتیک حمایت کرده‌اند. لذا خطر کنترل خارجی ضد دمکراتیک تا حدود بسیاری کاهش یافته است.

محیط مساعد یا نامساعد بین‌المللی بر چشم‌انداز دمکراسی در یک کشور بسیار موثر است. بدترین حالت، زمانی فرا می‌رسد که یک دمکراسی با دخالت یک قدرت خارجی سرنگون می‌شود. برای فرآیند دمکراتیزاسیون پاسخ این پرسش بسیار مهم است که آیا نظام بین‌المللی موافق موج گرایش به دمکراسی است (از نظر ایجاد بسترهای مساعد) یا روند مخالفی را دنبال می‌کند. زمانی که گرایش منطقه‌ای یا جهانی به سوی دمکراسی وجود دارد و زمانی که بازیگران قدرتمند خارجی گسترش دمکراسی را هدف آشکار سیاست خارجی خود اعلام می‌نمایند، فرایند دمکراتیزاسیون تسهیل می‌شود.

۴ ـ ۱ ـ ۳ ـ اعتقادات و فرهنگ سیاسی دمکراتیک: دمکراسی محصول فرهنگ اجتماعی دمکراتیک است. اگر اکثریت شهروندان، نخبگان و روشنفکران کشوری از ارزش‌های دمکراتیک حمایت نمایند، دمکراسی را بر کلیه بدیل‌های غیردمکراتیک ترجیح دهند و تنها راه حل مشکلات را تکیه به روش‌های دمکراتیک بدانند، نهادهای دمکراتیک در آن کشور رشد خواهند کرد. فرهنگ سیاسی را معمولا شیوه‌ای می‌دانند که مردم طبق آن به ارزیابی و داوری در خصوص نهادها و فعالیت‌های سیاسی می‌پردازند. فرهنگ سیاسی عبارت از نظامی از باورها، ارزشها و آرمانهای مربوط به چگونگی کارکرد یک نظام دولتی است. فرهنگ سیاسی، با برخی تفاوتها، به استانداردهای ارزیابی قواعد بازی سیاسی اشاره دارد. به گفته دیاموند فرهنگ سیاسی می‌تواند دمکراسی را به رغم سطوح نسبتا پایین توسعه اقتصادی حفظ کند. برای نمونه، هم هند و هم کاستاریکا تداوم شگفت‌آور دمکراسی را به رغم توسعه اقتصادی کم یا متوسط به نمایش می‌گذارند. چون فرهنگ سیاسی در هر دو سطح نخبگان و توده‌ها، آشکارا و با قدرت، از تداوم دمکراسی در این کشورها حمایت می‌کند.

۴ ـ ۱ ـ ۴ ـ وجود اقتصاد مدرن مبتنی بر بازار: احتمال دمکراتیک‌شدن کشورهای فقیر بسیار ضعیف است. کشورهایی که حاکمیت دمکراتیک دارند نوعا کمابیش ثروتمند هستند. گذار کشورهای سطح متوسط توسعه اقتصادی به دمکراسی صورت می‌گیرد. رشد اقتصادی بدون بحران‌های اقتصادی، به آرامی راه به روی دمکراسی می‌گشاید.

اقتصاد بازار موجد چندگانگی در قدرت، ثروت و منافع می‌شود که اینها جا پای تنوع و رقابت در سیاست را محکم می‌کنند و مانع از انحصارگرایی در قدرت و منافع می‌گردند. اقتصاد مدرن مبتنی بر بازار، احساسی از خود مختاری و استقلال شخصی را پدید می‌آورد که لازمه دمکراتیک بنیادینی است. رقابت اقتصادی مشوق سالمی می‌باشد برای نوآوری و تفکر انعطاف‌پذیر که سدی است در برابر یکنواختی و همرنگ جماعت شدن تحت دولت توتالیتر. رابطه خاص جمهوری با موجودیت ساختارمندی به نام بورژوازی یکی از علل پیروزی دمکراسی بوده است. جامعه تجاری (جامعه‌ای که بخش بزرگ تولید، توزیع و مبادلات خود را از طریق بازارهای کمابیش بهبود یافته انجام می‌دهد) مبنای اساسی و اجتناب‌ناپذیر جمهوری دمکراتیک است. پس مبنای دفاع فایده‌گرایانه از بازار: بازار آزاد کارآیی اقتصادی با قدرت تامین رفاه شهروندان را دارد. چنین نظامی رفاه و ثروت را بیشینه می‌کند. ولی رابرت نوزیک راه دیگری برای دفاع از بازار ارایه می‌کند. یگمان وی بازار آزاد با احترام گذاشتن به آزادی افراد عدالت را متحقق می‌کند. لذا اقتضائات آزادی ایجاب می‌کند که بازار تاسیس شود. آمار تیاس می‌گوید: «محور توجه در ارزیابی مکانیسم بازار بیشتر متمایل به نتایجی بوده است که مکانیسم بازار تولید می‌کند. همچون درآمدها یا مطلوبیت‌های حاصل از بازارها. این نکته قابل اغماض نیست... اما مورد قوی‌تر برای آزادی دادوستد بازار در اهمیت اساسی خود آن آزادی نهفته است. ما دلایل خوبی برای خرید و فروش، مبادله، و جستجو برای زندگی‌هایی که بر مبنای دادوستدها شکوفا می‌شوند داریم. نفی این آزادی به‌طور کلی خود یک نقیصه اساسی در هر جامعه‌ای است. بسه رسمیت شناختن اساس این آزادی مقدم بر هر قضیه‌ای است که چه بتوانیم یا نتوانیم آن را ثابت کنیم تا براساس آن نشان دهیم که اوج نتایج بازارها بر حسب درآمدها و از این قبیل چه هستند».

۴ ـ ۱ ـ ۵ ـ رشد طبقه متوسط: دمکراسی با گسترش طبقه متوسط رابطه همبستگی بالایی دارد. از میان تمامی طبقات، طبقه متوسط بیشتر به دمکراسی و آزادی گرایش دارد. رشد طبقه متوسط منجر به دمکراسی می‌شود. گسترش شهرنشینی، گسترش سواد، گسترش آموزش عالی و توسعه وسایل ارتباطی نیز از پیش‌شرطهای دمکراسی‌اند. توسعه انجمن‌های متکثر مبتنی بر منافع، حامی دمکراسی باثبات است. دمکراسی نیازمند یک جامعه مدنی گسترده و قوی است که چون سپر محافظ شهروندان در مقابل قدرت خودکامه عمل نماید. از این‌رو رشد و گسترش نهادهای مدنی، گامی اساسی در فرایند دمکراتیزاسیون است.

۴ ـ ۲ ـ وضعیت پیش‌شرطهای دمکراسی در ایران چگونه است؟

۴ ـ ۲ ـ ۱ ـ در طول قرن بیستم در ایران دو کودتا صورت گرفته است اولی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضاخان با حمایت انگلیس و دومی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دکتر مصدق با حمایت آمریکا. از کودتای دوم تقریبا نیم قرن گذشته است. کودتای ۱۲۹۹ سید ضیا ـ رضاخان با حمایت گسترده روشنفکران ایرانی صورت گرفت و پشتیبانی نظری و عملی آنها را تا تحکیم دیکتاتوری رضاشاهی و تشکیل دولت مطلقه ملی در پی داشت. تجددخواهی روشنفکران این دوره، رنگ و بوی شدید ناسیونالیستی به خود گرفت که علت آن البته احساس خطر تجزیه کشور به دلیل ضعف حکومت مرکزی (قاجار) بود. از ادبیخواهی رنگ‌باخته دوران اولیه انقلاب مشروطیت با این نهضت فکری و سیاسی جدید هر چه بیشتر در سایه قرار گرفت و تمرکزگرایی، ناسیونالیسم، اقتصاد دولتی و ارزشهای جمع گرایانه غلبه یافتند.

نهضت ملی‌کردن صنعت نفت نیز اساسا نهضتی ناسیونالیستی و بیگانه ستیز بود. اگر مصدق موفق به عقب راندن دربار از دخالت در امور دولت می‌شد، شاید امید به مشروطه شدن حکومت پدید می‌آمد. ولی با کودتای شاه در سال ۱۳۳۲ این امید بر باد رفت. با اینکه در طول قرن بیستم هیچگاه کنترل نیروهای نظامی ـ انتظامی ـ امنیتی در اختیار نیروهای منتخب مردم نبوده است، ولی در عین حال احتمال کودتای ارتش و نیروی انتظامی وجود ندارد.

یک مشکل اساسی برای فرایند دمکراسی در ایران آن است که برخی از فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به جای پاسداری از مرزهای ملی ایران، نگاه خود را به مناقشات سیاسی داخلی جناح‌ها معطوف کرده و خود را مکلف می‌دانند تا با صدور اطلاعیه به نام کل سپاه، علیه جناحی که آراء اکثریت مردم را به‌دست آورده، موضع گرفته و مدعی می‌شوند که نفوذیهای دشمن از طریق قوه مجریه و قوه مقننه اهداف دشمن را تعقیب می‌نمایند: جریان نفوذی یادشده با «یارگیری از برخی همسنگران سابق»، «در بدنه حاکمیت نیز نفوذ نموده» و «در حوزه تفکر سیاسی و اجتماعی، گرایشات شدیدی به لائیسیزم و سکولاریزم یافته و نه تنها به حذف ولایت فقیه یا تشریفاتی‌کردن و خارج‌نمودن آن از رده تصمیم‌گیری در حکومت می‌اندیشد بلکه تحت عنوان ایدئولوژی‌زدایی همه قوای خود را در مسیر اسلام‌زدایی از حکومت و ارزش‌ستیزی در نهادهای دولتی و سیستم قانونگذاری فعال کرده است... و به‌دنبال ادغام اقتصاد کشور در اقتصاد لیبرالی و سرمایه‌داری غرب است».

ولی چه سود از صدور چنین بیانیه‌های سیاسی، وقتی بدنه سپاه دقیقا مطابق با اکثریت مردم به همان افرادی در چند انتخابات گذشته رای داده‌اند که در این بیانیه به شدت مورد حمله قرار گرفته‌اند. وقتی برخی فرماندهان نمی‌توانند افراد تحت امر خود را قانع نمایند، چگونه می‌توانند امیدوار به پیروی جامعه از فرامین نظامی در قالب بیانیه سیاسی باشند؟

۴ ـ ۲ ـ ۲ ـ نهادهای مدنی قدرتمند در کلیه کشورهای قدرتمند جهان و سازمانها و نهادهای بین‌المللی از جنبش اصلاح‌طلبی مردم ایران و فرایند دمکراتیزاسیون حمایت می‌کنند. لذا خطر عامل کنترل خارجی ضددمکراتیک به هیچ وجه وجود ندارد. در حال حاضر هیچیک از دول قدرتمند غربی از اقتدارگرایان ایران حمایت نمی‌کنند. مساله مهم عدم حمایت دول غربی از اقتدارگرایان است و نه حمایت آنان از اصلاح‌طلبان. اگر کسی به‌دنبال این سودای دست نیافتنی باشد که دستی از غرب برون آید و کاری بکند و به‌دنبال آن نظام دمکراتیک در ایران مستقر شود، راه فروبسته را دنبال می‌کند. چون اولا نزد دول غربی، تامین منافع ملی برگسترش دمکراسی در جهان الویت دارد. ثانیا نظام سیاسی هر کشوری متناسب با ظرفیت‌های درونی آن جامعه است. اگر زمین جامعه کویری باشد، بفرض دول غربی منجربه نهال دمکراسی نخواهد شد.

در عین حال باید به این نکته توجه داشت که بر مبنای نظریه قوه محرکه، پیروزی و گسترش دمکراسی در هر کشوری باعث فشار رویدادهای بین‌المللی در جهت گسترش دمکراسی با توان بیشتری می‌شود. لذا کشورهایی که دیرتر از بقیه به کاروان دمکراسی می‌پیوندند، تحت فشار بسیار بیشتری برای پیوستن به موج دمکراتیزاسیون قرار می‌گیرند در طول موج سوم دمکراسی، ساختار گسترده‌ای از نهادها، انجمن‌ها، جنبش‌ها و سازمانها در سطح جهانی برای حمایت از بسط دمکراسی تاسیس گردیدند که گسترش و تقویت دمکراسی و حقوق بشر وظیفه آنها است.

۴ ـ ۲ ـ ۳ ـ جنبش فراگیر اصلاح‌طلبی حکایت از آن دارد که اکثریت روشنفکران به‌دنبال دمکراسی و آزادی‌اند و خصوصا برای اولین بار در تاریخ ایران اکثریت روشنفکران با گرایشات مختلف بر سر دمکراسی بعنوان هدف اصلی و تنها راه حل مشکلات کشور اجماع دارند. روشنفکران بر سر هزار و یک مساله به یکدیگر اختلاف دارند و این امری نیکو است. ولی خوشبختانه بر سر دمکراسی و آزادی، بعنوان پادزهر خودکامگی، وحدت نظر دارند. ممکن است آنان هیچگاه بر سر معضلات عمیق فکری به توافق نرسند، ولی توافق بر سر دمکراسی و آزادی، شرط لازم گذار به دمکراسی است.

۴ ـ ۲ ـ ۴ ـ برخلاف سیاست آزادسازی اقتصادی دولت هنوز بر اقتصاد تسلط دارد. آزادسازی اقتصادی به معنای برداشتن موانعی است که دولت در مسیر فعالیت‌های آزادانه بخش خصوصی ایجاد کرده است. این موانع از نوع اقتصادی (مالکیت جمعی و انحصارات)، اداری (دیوانسالاری دولتی)، حقوقی (قوانین دست و پاگیر) می‌توانند باشد. آزادسازی اقتصادی مستلزم ایجاد امنیت و به رسمیت شناختن حقوق مالکیت فردی خدشه‌ناپذیر است. دولت برای رسیدن به این هدف باید سیاست حفاظت از حقوق مالکیت فردی و آزادی فعالیت افراد را دنبال کند و این کار با خروج دولت از بازار هم بعنوان تولیدکننده و هم بعنوان کنترل‌کننده میسر می‌شود. اولین مشکل در این راه اصل ۴۴ قانون اساسی است. مطابق این اصل فعالیت‌های اصلی اقتصادی در انحصار دولت قرار دارد. «بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تامین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه آهن و مانند اینهاست که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است». این اصل به اضافه قانون کار و تامین اجتماعی اجباری دولتی، امکان فعالیت بخش خصوصی را بسیار محدود کرده است. در عین حال اقتصاد ایران پروسه گذار از ناگزیر به پذیرش این امر است و بدین ترتیب حوزه مستقل از دولت حداقل در عرصه اقتصادی شکل خواهد گرفت. ساختار دولتی اقتصاد ایران بویژه با وجود درآمدهای نفتی، هر دولتی را با هر شکل سازمانی به فعال مایشاء سیاسی ـ اقتصادی تبدیل می‌کند. مهمترین تکیه‌گاه اقتدارگرایی و حکومت اراده خاص، اقتصاد دولتی است. آزادسازی اقتصادی و غیردولتی کردن نظام اقتصادی شرط لازم برای حرکت به سوی یک نظام سیاسی آزاد است.

آنچه روشنفکران ایرانی اغلب مورد غفلت قرار داده‌اند همین مسئله آزادی اقتصادی و اهمیت آن است. در دنیای مدرن دولت خادم مردم و مردم صاحبان حق‌اند زیرا مردم نسبت به دولت استقلال اقتصادی دارند و دولت از این لحاظ وابسته به مردم است. دولت در برابر مالیاتی که از مردم می‌گیرد و هزینه‌هایی که از قبل آن انجام می‌دهد باید پاسخگوی مردم باشد. اما اگر این رابطه میان مردم و دولت معکوس شود و مردم مستخدم دولت تلقی شوند (همانند اقتصادهای دولتی) این مردم خواهند بود که باید در برابر دولت پاسخگو باشند! پس برای نیل به آزادی باید دولت را از لحاظ اقتصادی به مردم وابسته کرد و دولت مستخدم را جایگزین دولت کارفرما نمود. برای رسیدن به این هدف تنها یک راه وجود دارد و آن اقتصاد آزاد رقابتی است. در صورتی که شکل سازمانی حکومت تغییر کند اما اقتصاد همچنان دولتی باقی بماند، اقتدارگرایی همچنان به حیات خود ادامه خواهد داد. تا زمانی که مالکیت رانت نفت در دست دولت است دولت کارفرما باقی می‌ماند و توزیع‌کننده رانت. بنابراین یکی از پیش‌شرط‌های مهم این که واقعا بسوی آزادی اقتصادی و سپس آزادی حرکت کنیم این است که به‌نوعی نقش نفت عوض شود. یعنی یا مثل آمریکا انحصار نفت از دست دولت خارج شود و یا درآمد نفت یکسان توزیع شود بین کل افراد ولی درآمد مالیاتها را جدی بگیرد. چراکه نفت هرگونه‌که خرج شود (با نیک‌اندیشی، بداندیشی، برنامه و بی‌برنامه، کارآمد و غیرکارآمد و...) نوعی بسط به‌دولت و مداخله در اقتصاد به‌همراه دارد. بنابراین این گیر تاریخی اصولا اجازه نمی‌دهد نقش دولت کم شود و به‌سوی اقتصاد بازار حرکت کنیم.

برای نیل به نظام‌های حکومتی آزاد باید از مبانی و زیر ساخت‌های آزادی آغاز کرد. بنیاد دمکراسی‌های مدرن و آزاد، نظام اقتصادی آزاد (بازار رقابتی) است که خود مبتنی بر حقوق و آزادیهای فردی حقوق بشر(است. مانیفست روشنفکران اگر ناظر بر این رویکرد نباشد، ره به جایی نخواهد برد. نظام سیاسی مدرن و آزاد حول محور حقوق و آزادیهای فردی (حقوق بشر) و اقتصاد بازار رقابتی شکل گرفته و کل پکیارچه‌ای را تشکیل داده است. اقتصاد آزاد باید به یکی از اصلی‌ترین مطالبات جنبش جمهوری‌خواهی تبدیل شود تا راهگشای حوزه مستقل از دولت (جامعه مدنی) شود. بسیاری از دمکراسی‌خواهان ایران با اقتصاد بازار مشکل دارند و لذا از «سوسیال دمکراسی» دفاع می‌کنند. دمکراسی اصولا با منشا قدرت سروکار دارد و لیبرالیسم با توزیع قدرت و سوسیالیسم با توزیع ثروت. لیبرال دمکراسی از نوع آمریکا که بشدت در برابر مداخله دولت ـ ولو به سود طبقه ضعیف ـ مقاومت می‌کند. با سوسیال دمکراسی از نوع اسکاندینای که رفاه گستری را ولو به بهای مالیاتهای سنگین و مداخله دولت در امر بیمه‌داشت و درمان و آموزش و پرورش و بیمه‌های اجتماعی مختلف و غیره و غیره ضروری می‌داند؛ تفاوت‌های عمده‌ای دارند. منشا هر دو یکی است ـ رای مردم و قبول اقتصاد بازار. ولی توزیع قدرت، اختیارات شهروندان و حدود دخالت دولت در این دو نوع دمکراسی تا حدودی تفاوت دارد. اکثر روشنفکران ایرانی به سنت چپ وابسته‌اند و عدالت اجتماعی (عدالت توزیعی) را وحی منزل می‌دانند. تنها دلیل مخالفت آنان با لیبرال دمکراسی، مساله «توزیع ثروت» است. ولی باید به این نکته توجه داشت که تمامی نظام‌های سوسیال دمکراسی اروپایی، متکی و مبتنی بر اقتصاد بازارند. کارل پوپر یکی از لیبرال‌هایی است که بشدت نسبت به تاریاریهای اقتصادی فقر و فلاکت اکثریت مردم و قدرت سیاسی ثروتمندان حساس بود و لذا از نوعی «مداخله‌گری» دولت حمایت می‌کرد. اما همو در جستجوی تاتمام می‌نویسد: «اگر پیوند سوسیالیسم و آزادی فردی ممکن بود، هنوز هم سوسیالیست بودم. زیرا هیچ چیزی بهتر از آن نیست که انسان زندگی کوچک ساده و آزادی در یک جامعه برابر داشته باشد. زمان لازم بود تا من دریابم که آنچه می‌خواستم ریای زیبایی بیش نیست و آزادی مهمتر از تساوی است و هر نوع کوششی جهت استقرار تساوی، آزادی را به خطر می‌افکند و با قربانی کردن آزادی حتی نمی‌توان آن را در میان کسانی که خواستار تساوی هستند برقرار کرد».

ولی رویکرد دورکین متفاوت از بسیاری از لیبرالهاست. او می‌گوید: «هدف من رد این فرض است که این آزادیهای اساسی متعارفی که ما نامشان را حقوق گذاشته‌ایم از بنیاد با برابری تعارض دارند. به نظر من، حقوق فردی به شرطی بالاترین معنا را پیدا می‌کنند که وجودشان برای هر نظریه قابل دفاعی در باره برابری، ضرورتی داشته شود. من می‌خواهم چارچوب همیشگی بحث را تغییر بدهم و هر وقت کسی مدعی حق آزادی فردی شد، به جای اینکه سئوال کنم: «برای احترام کافی به این حق، تا چه حد باید از برابری صرف نظر کنیم؟»، بپرسم: «آیا وجود این حق برای حفظ برابری ضروری است؟». می‌خواهم این اتهام را رد کنم

ادامه در صفحه ۱۱